

هرزه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

sat4u

تقدیم میکند

تهیه کننده:

amir_shz

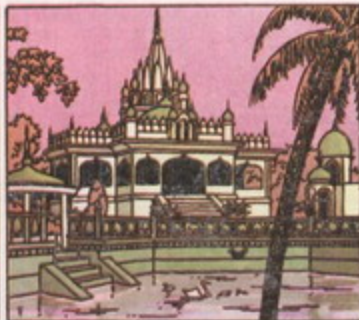
گل آبی



sat4u

جند خیر در مورد تن تن

خواننده عزیز



حتما مبارزه بی امان تن تن خبرنگار جوان را با یک گروه از بی رحم ترین فاجانهیان بخاطر دارید و سلما فراموش نکردماید که قهرمان جوان ما بعد از درگیری ها و حوادث بیشمار موفق شد اعضا اصلی گروه به استئنا رئیس آنها را که در اثر سقوط از یک برنگاه به هلاکت رسید زندانی نماید. باید این نکته را خاطر نشان سازیم که این جوان هیچگاه نمی تواند خود را از ماجراها دور نگاه دارد و روح سرکش او هیچگاه آرامش ندارد. امروز ما اطلاع حاصل کردیم که این خبرنگار و بار دیرینش میلو میهمان ما تا هاری بوده اند و درخانه او غذاهای لذیذ صرف می نمایند.





دوست عزیز من ، این مزایای مشهوری است و میخواهد حرکات خارق العاده خود را به شما نشان دهد .
آه بله ، خیلی جالبه

من هیچ بل ندارم مثل مزایای کارتون سیمپسون



خارق العاده است .

اینطور نیست !



آه .

?

?



بفرمائید بشنیدید
منسکرگم .



واکنون اگر آقایان اجازه دهند آینده را پیشگویی میکنم
بفرمائید .



آه ! تو به ماجراجویی علاقه زیادی داری . . .
تو موقعیت های بسیار خطرناکی را دیدهای . . .
اما تو بسیار شجاع هستی و بساواه ! اوه ! این بسیار خطرناکه . . .



معدرت میخواوم ، اما پوست من خیلی حساسه . . .



آه ! فهمیدم . اینها ناز بالسه
!



من تن ، بگفت در سالن میخواد شما
را ببینه . او میگه از سائیکهای فقط
برای دیدن شما اینجا آمده .
از سائیکهای ؟



براف با ، زیرا من باز مرد
زرد پوستی با موهای سیاه
را می بینم . این مرد عمیقی
بو چشم دارد سوگند خورده
که تو را نابود کند !



من هجمن جادوگری را می
بینم ، این جادوگر را بر علیه
تو بخرید که بداند . . .
اولا حی دارد که هیچکس
در مقابل آن نمی تواند
مقاومت کند .



مرد مشکوک را می بینم . . . بوفکر
میکنی او مرده . اما او در
بعد با این مقام است . . . خوب
براف با . . .



من احبار بسیار مهمی برای شما
دارم ، اینجا منونم صحبت کنم ؟
سلما . . . ما تنها
. . . هسّم . . .



زرد پوست
. . . موهای سیاه
. . . شمنک
. . .
براف با ! !



آقای من تن ؟
بله ، خودم
. . . هسّم . . .



از سائیکهای ؟ از فرسنگهای
راه برای دیدن من آمده



رود ، حرف بزن . . . چی
سخنهای من بگی ؟ . . .
. . . من نمی دانم
. . . انگار با دم
. . .



هیچکس نیست . . .
تو را کرده . . .



آهمنو ! سنی که فرد را
دیوانه میکنه ! ! !



؟



تن تن !



دیوام . . . رام . . . رام . . . داری . . . طا
بیچاره ! دیو پهننده ! !



بسیو هیرانو . . . بوا احتیاج
دارن . . . اسم منو هیرانو را
فراموش کنی . . .
منو هیرانو . . . خوب
بعد ؟



باید بسوخت به جنس بوم . این
مرد نوبست بمن بچگونه که در
جنس ... منتظر من هستی !



نگاه کن ! .. زهر او را بونه کرده
خدای بزرگ سبچاره
هاا !
هاا !



تن تن ، جادوگری که در زندان
بود ... امروز صبح فرار کرده !
مطمئن
هستی ! ...



به ! خواهیم دید ...



یک مرد مشکوک ...
تو فکر میکنی او مرد
بست اما او در صدد
بهرزگی است



زود باید برای سفر
آماده بشیم ...



زود باید برای سفر
آماده بشیم ...



میلتورا
ندیدی؟
...!



نکنه میلتورا
بهرزگی !



میلتو ...!



میلتو؟ میلتو؟



بر شیطان لعنت
میلتو کجارت؟ ...



بر شیطان لعنت
میلتو کجارت؟ ...



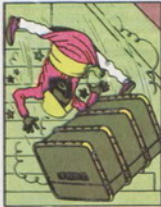
جدا ساعت بعد ...
و اینهم حامدهان شما ... مبارزین
اکنون دیکه به جنس میری؟ ...
من بدون میلتو نمی توانم
بوم ...



ارباب . نیست ...
مابعداش
نگوردم
یعنی ها او را
دردیدن ...!



بوا نظرفو بگرد و منبهم
از اینطرف میروم ...



مدتی بعد ...

اینهم شانگهای ...

خودشه ...
خودشه ...
بله

خدا حافظ! ...
یوفی باشی! ...

خدا حافظ ...

میلو! ... میلو! ...
میلو! ... میلو! ...
میلو! ... میلو! ...

هتل کنستانتل

حتماً خودشه ...

با شادی تمام دریافتیم که دوست
بسیار عزیزم سلامت به این شهر
رسیده است. بسیار خوشحال خواهیم
شد که ساعت ۳ بعداز ظهر امروز شد
اطلاعات کنیم. مستخدم من منتظر
دریافت جواب است.

"آقای تن تن" از کجا
میدون که من اینجا؟ ...

وارد شوید

میسوزرانما ... میسو
هرانما ... حظور میسونم
ان بردویداکم؟ ان یک
اسم راچی است.







آقای من ...
داخل شوید



او همیو



میسوهر

آنا منگم .
منگم ...



تعل از رتس مایه
به مینارچه تلنگرام
کم که برامبت
بیشتری از خود
کند ...



"آنها" کیستند؟
عذرت میخوام ، حالا نمی تونم
بکم . زندگی خودم در خطره
جواهن منگم هر چه رودتر به
سند برگرد .



آنها از ارتگاب هیچ
جنایتی رو کردن
نمیستند . تو اشتباه
کردی که مینارچه را
نپایا گذاشتی آنها
سلفا "در این مدت



آقای عزیز ، لازم است هر چه رودتر به هندوستان
باز گردید . مینارچه را واح حیواناله "در خطرات
من پیغام دادم که به کنگ او بریود . آیا پیغام
برآندیدید؟
بله ، اما یک نیر زهر آلود به فاسد
تنها اصابت کرد و او فقط نتوانست
اسم شما "تانگهای را" بگوید



یک زاپسی مراقب
ساعت و گزارش
داد .



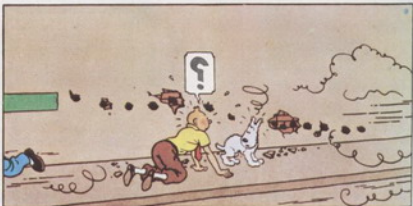
بسیار فکر خوبیبه ... اه ! فراموش کردم ...
به تمام دنیا مخصوصا "جنبه ها بدبین باش!
جان تو با جان بوسر کوچکترین فرقی ندا ره
ایا ... از کجا این مطالب
را میدانی



بسیار خوب بریم !
من آیدایم

اما من زیاد
خوشحال
نیستم







صدای سوراخ اینطرف
سأد...



خوبه ما سونی که داره کسی
رو خبر بکنه...



دایست



بچهها!
تخله کنید!



دوروزی کی بریم
سازندگی



عالی شد ، اما چه باید کرد؟ چگونه ؟ آها !
 فهمدم ! ها ! ها ! زنده باد ، تو دوست خوبی هستی جدا حافظ

روز بعد ...
 الوشمون ؟ ...
 میدونی ، رینگتوت کوچک تو گرفتاره ؟
 اینب گشتی ها او را گرفت



اما من که بشما گفتم ...
 ما گفتماند که بهتره آرام باش

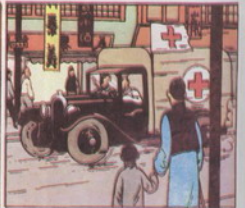
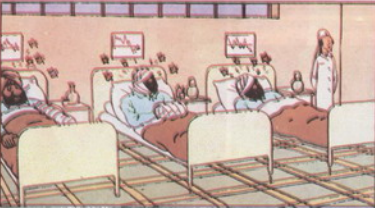


بس بعد جوان بگوئید که بکنفر شب او را اینجا بیااره ، من سخوام درسی به او بیاوموزم
 بسیار خوب
 آها



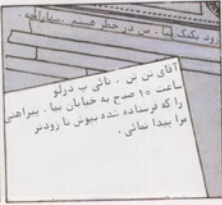
لو ...
 یک آمبولانس ...
 رای زندان سن جیم بسیار خوب آدرس لکم یاد داشت کرد

حوبه زیاد ادینس
 نکس ...
 نوم
 نمک





اسرار آمیزه ؟
ما من چه کار دارن



آقای تن تن .. ناشی ب درلو
ساعت ۱۰ صبح به خیابان بیا . بپراهنی
را که فرستاده شده بیوش تا زودتر
موا پیدا نمائی .



یک تلگرام برای آقای تن تن
همچنین یک نامه و یک
پاکت ...



بدون تردید میفهمن که
من بیگناه هستم . بنابراین
عجله نباید بکنم !



مشکوک شده ام . برم مقدار
جای بخورم ...



جای ... حتما
از جایی که روی زمین
ریخته شده خورده !



مسموم شده ؟ .. نه ، خدا
را شکر ، فلش هنوز میخوابد .
آما! تو مواد بخد ره ؟ ..



!



تایم درلو
کجا میباشی ؟



میلوی عزیز من استراحت کن و اگر
دیر برگشتم نگران نمائی .



اینجااست ... اما محل مرمری است









آندی ، بیلو ؟ ..
باید از یل بگذریم ..

چوب ، سو بوز
این سو میروسم .



بسیار خوب ، زیاد کنرو فرورم بمن
بدهمید ...



بارجه آغتمه نه کنرو فرورم بده ...



نرم برونسم .
خداوند ! .. برونسم !



اینها صدوقها



بروم بسیمم .



دیدي ؟ علامت
سندن !



اینها سم بن که
داره بر میگردد .



باید برم بسیمم ...



راستی ما دقیقا کجا
هستیم ؟



سو مبلو چیری شهیدی
دیروز عصر روی عرشه
راستی در راه به نمش
و امروز صبح در این
اطاق



صبح روز بعد ...



راه را پیدا کردی ؟ سزار خوب ! من باه
سرت را بسیمم !
باهم ! ...



آه ، با هم او !



بمخشد ، آقا ...



آه ! برم از او
بسیمم ...



اجازه بده خودم را معرفی کنم . من وانگ انکی ، پدر این جوان بدبخت هستم .
 بسنجان من همنوروز که او با خودر شاکه‌های تراز ملاقات داشت ، او را دیوانه کرده‌اند



تا را راحت بگذار
 شنار خوب پدر .



میسو بیس کنی ؟



من می بایست در
 جنس بنامم ؟ چرا ؟
 بفرمائید



من از حرکت او معذرت می‌خواهم
 اما شکر او می که تو را می‌دهند
 دعوت می‌کند تا املا دروغ بود
 پسر من می‌خواست این مطلب
 را بنامم بگوید و افسوس که
 سوانست و نوسوار کنشی ندی
 اسکاتر در چین



بسیار خوب ، اما
 از شما سؤال کنم
 به چه علتی او روی
 من برید و بچه
 دلیلی اصرار دارند
 که به سفر ادا می‌دهم
 بیس او بود
 ...
 ...
 ...



آقایان ، این مردی است که خدمات پر
 ارضی شما سوده ...



شماره ایضا همان
 متقابل باش ...



نه ، نه ! حوبه با این امتحان
 کنم ؟ ...



می‌خواهد چه
 بلای می‌سوم
 ساره ؟



نود مرحله "پسران ازدها" هستی ، انجمنی
 محفی که هدف آن مبارزه بر علیه تریاک است
 که همانطور که میدوسی زمانهای بزرگی در این
 شهر داشته است ، و هم بزرگ ما یک زابلی
 نام می‌سوهیرا تو می‌مانند .
 می‌سوهیرا نو ؟



واکنش آقای من من ، ما همه‌چیز
 را برای تو می‌کنیم ...



مشهورا نیو، بله . که در عین حال یک مامور
 بحقی را میی در چین بود و مردی بسیار فعال
 بد حسن بود .



اسم کسی	نوع کالا	بفصلد
الو نوکیو	ببراک	بارسی
	کوجک	فلند
	ببراک	براسه
	فلند	بربراک
	طوفان	بربراک
	لانه ساه	بربراک



زیرا ، چون به جاسوسی جدا
 علاقه ای نداشت باقا جانچای
 همدست شده و در نوبت بریا که
 سرا سرد نیا و در چین کمک میکرد



آلو ؟ ... آلو ؟
 نوکیو ، نکوسم .



بله ، عالیست . . . من
 در راهم همد است - نه
 سان هم نبود . . .
 شما مدیر ازدها صحوا
 به او اطلاع بده . . .



کاملا . . . حالا . . . راه ما را
 که در اس مامورست موفق سوی
 درجه سکری . . .



بله بله - موفق مسوم . سلیفات سا
 خوب بوده . . جدا حافظ . .



ما فکر کردیم که نو مسخواهی شما کمک کنی و
 بنیمن حافظ یک پیام برای نوه همد فرسا
 نه م . اما مسسو هیرا نوما جاسوسان فرا و اس
 گذارد نهمند و همانطور که میدانی ما م
 آبا و بزرگان آ بی



هاتف ! هاتف
 اس سلیفات !



سگاه کن حقدف
 سرفه . . .



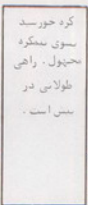
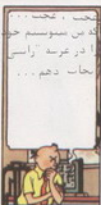
سلیفات ! . . .

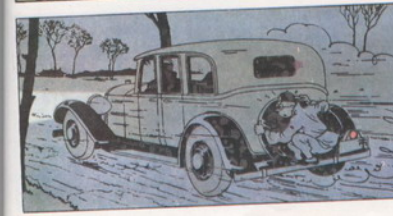
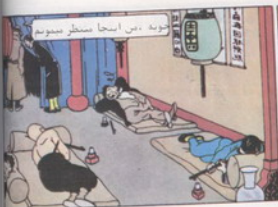


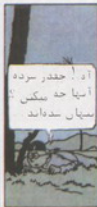
من سوکنک سکرم که زاد را سندا
 کنی نطق کانسب که سرت را
 سرفه . . .



سگاه کن حقدف
 سرفه . . .









اگر بیوم خودمو
بمانس برسونم . . .



لعمدیر سلطان . . . من . . .



وربر جنگ بوکتو .
فاجانجان از طرف
راه آهن فرار کردن .



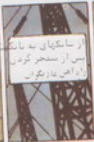
سانکهای
مان کنگ .
کالا خوب .



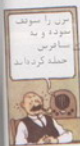
سوار خوب ما
به آنها خبرهای
میچی بدھسم .



الو، اینجاراد بوکتو
ماهم اکنون دریاغتم که
آسپرووی خط آهن حمان
لصددا شنید



از سانکهای به تاکنگ
بس از سدخر کردن
راه آهن غارنگوان



سرن را سوتف
سوده و به
سافرس
حمله کرده اند



بعداد ریادی از
سافرس ضمن دند
از خود کشته و
نحرم شدفاید



دوارده ستر از
مفتولیس رایسی
هستند .



بعدادفاجانجان
بس از غارت
فرار کرده اند .



آخرین اخبار بوکتو . . .
فوق العاده . . . فاجانجان
به یک سرن حمله کرده اند



و راین ماند بخاطر سارود که او سعتف
صلح ودوستی است . . . درودبر سرباران
فانبرمان ما که در این راه از سمار خون
نکند



و بکنار دستکرایس خود را بوکتف
بی بسد که امنیت و صلح را به منطقه
باز کردند و بهمنس خاطر دستهای از
خود را به حسن اغرام میکنند .



هه ! هه !
من سباز برای حسن ساسقم !



اینجا مرا اینجا و در این طاق آورده اند... با من چه خواهند کرد؟



راننده تو را تا شانکهای راهنمایی میکند من کمی با این جوان کار دارم.



من تن باید تا بحال برگشته



براستی او حالا گجاست؟



بکد تیفه دیگر بر میگردد اعتراف میکنم که تحمل آنرا ندارم



من میبوسم هر لحظه تو را با بود کنه اما من ترک تو را نمیخوام... نه، بر عکس میخوام تو را آزاد کنم.



دوست عزیز، اکنون تو در حومه شانکهای و اسیر من هستی. هیچکس ورود تو را ندیده و خارج شدن تو را هرگز نخواهد دید.



معدرت میخوام، آقای من من بیشتر نمی توانم وقتم را برای تو تلف کنم. میخوای چیکنی؟



تغلا اسیر تو هستم.



آها...! طول نمیکشه... دیوانه... من دیوانه شدم



مطمئن باش، گفتم فقط یک سوزن کوچک... پس نباید عصبانی بشی



فقط یک سوزن کوچک و تو را آزاد میکنم!



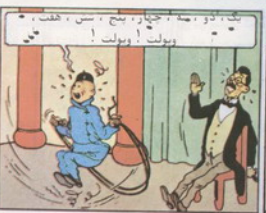
ایبو میشناسی، دوست عزیز؟ زهری که د بیون نمیکشه



من... من جواهرت... میکم



و حالا، دوست عزیز تو آزاد هستی... قد... قد... قد... قد...



بگ، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، وولت! وولت!



باید هر طور شده تن من را بپیدا کنم.



جانگ هم سوزن برگشته؟... هوزخیر





نوهان هستی که برای
سوت جا یزه تمیمن کرد، مانند



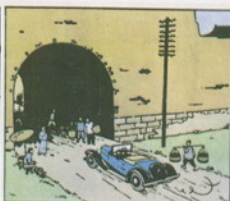
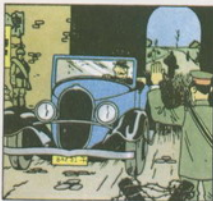
؟



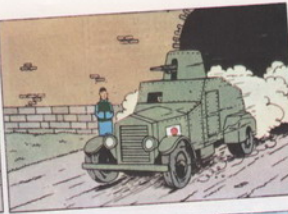
حظور میبوسم از وبلا خارج
بسم؟



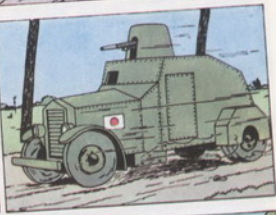
دیر شده ...!
زاینی ها از در
مراقت میکن!



اگر تند راه بروم امروز عصر
به خانه جایگ میروم ...



آه؟ به آنچه میگوئی اطمینان
نداری؟
تأملاً "فرمانده! ... من
را دیدم همانطور که شما
می بینم ..."



باید بیشتر
مراقب باشم

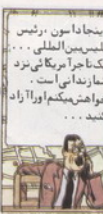


فرمانده، بعد از آن نگرانی
بحالست از این جاده
فرار کرده باشد ...



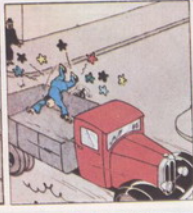
مراقب باش! ماشین
زره پوش دارد بر
سنگرم













باد سفرون به
تربستان افتادم
... میلو



فقط میدانم کوچک بود .
لما چینی ها رویوشید هودوا سمش
... من بود
... مطمئن هستی ؟



اینجا دیگه دنبالمون
نمیگردن ! ...



کجا رفت ؟
سمت چپ ؟
سمت راست ؟



ریاست جمهوری
یک نماینده را
افتتاح مینماید .



از اینکه در مسابقه برنده شدم بسیار
خوشحالم سعی میکنم که دفعه
آینده هم بیروز شوم ...



حفاظی در مورد
جهان

پاریس -
از اینجا عبور کنید .



پرفسور
فان نیک
پس از گذراندن
دوره های تخصصی
در مورد معالجه
دبوانگان در
آمریکا به
شانگهای بازگشت
است .



هاف ! هاف !

ساکت میلو !



هاف ! هاف !



پرفسور فان نیک ... میدونی
کجا زندگی میکنه ؟ ...

بله ، بله .



ه ...



بن بود شاید بنویسه
راگت را معالجه کند !

ساکت !

همس



رسدیم .
آقا ..
ارباب من هنوز برنگشته.
اما بزودی سآد ..



雜貨香舖



بله ، به جستی که به
افتخار ورود او برآ بود
رفته ، اینهم آدرش .
بسیار خوب
من هم اکنون سرور

نگران هستم ، ارباب من
می بایست ساعت ۱۰
برگردد ، اما اکنون
نیمه شب است !
میدونی کجا رفته .





آلوم .. بله ،
هوژوانو دستگیر
نکردی ؟

اشتمانه من نئس
درمان دهر
بمن گفت .

صبح روز بعد ..
پس اربابت هنوز
برنگشته ؟ خیلی عجیبه
بله ، آقا .

خوبه سمیری! که
برفسور پس از بیداره
شدن از ماشین
راستا پیوولوس
تلی کرده سم ..

مقداری روغن . یک
مانتن در اینجا نونف
کرده من مطمئن هستم
برفسور را برده

اوه !
هاب !

آقای کیمون -
مدیر یک شرکت آمریکائی
وزاینی - نیویورک
- تا کنهای
کیمون ... کیمون .
این اسم را نمی شناسم .

اشمش را نگفت ، اما اصرار
دارد که همین الان
شما را ببیند .
بسیار خوب .
بگو داخل شود .

بفرمائید ، آقا .

!

این کارت شماست ، آقا ، اینطور نئس ؟ من
اونو نزدیک منزل برففسور
فان پنگ - که دیشب ناپدید شد پیدا کردم
ناپدید شده ؟ من نمیدونم .
من دیروز او را نزد دوستانم دیدم
این کلیدت را به او دادم .

حیلی ناراحت شد .

حمامان "سازای ماشن"
بازگشایی

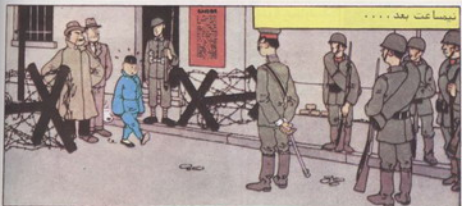
الو ... الو...
رئیس پلیس

آلو؟ ریچارد ؟
زود ما براون نزد
برفسور برو
و گریبانش را گرفت
و اینجا ساور .

زود نزد شانگ برو .



بولن عزیز
یک گروه از فاجانچیان حرفهای منو
دزدیده‌اند و برای آزادی من -
درخواست ۵۰۰۰ دلار از ما دارند.
اگر پلیس از این‌نامه آگاهی باید مرگ
من حتمی است. بول مورد در -
خواست را باید تا ۱۵ روز دیگر تهیه
نموده و به معبد قدیمی بیاوری.



دو روز بعد ...

او ... بله ... تن تن
تستگیر شده ؟
چاکه اش فردا شروع
میشه ؟ روز طول
میگشه ؟



تن تن زندانی زایی هست ومن
آگهی های آنرا در شهر دیدم
محکوم بمهرگ شده !



سه روز دیگر گذشت ...

آگهی
دادگاه جنگ پس از
دو روز جلسه
وارد تهرشد و تن تن
را با نوحه
به محتویات پرونده به
جرم خیانت
به دولت پهلوت زاین به
اعدام محکوم نمود .



دوست عزیز، من در
نهایت خلوص نیت و
برای پیشنهاد آزادی
بمدین تو آمدم ...
راستی ؟

سلام، دوست عزیز ...
استوهرانو ! ...



دیگه ز من جا
میخواهید ؟

نگر میکنی قبول بکنه
... بله ... ؟



سحرگاه فردا صبح
دستر زندگی تن تن
بسه میبود ...
بندوسم چگونه
سوسم خجاست بند
کم



او قبول نکود ؟
از کجا میدونی ؟



این هم ده هزار دلار .
اگر فول همگاری بدهی
موجبات رهایی تو را
امشب فراهم میکنم .

آه، بله، اما بدو شرط !
اول آنکه از این
بند برای ما خدمت کنی
شرط دوم آنکه داروشی که از
من در دیده شده کجاست ؟
همین ؟





میگه می فردا صبح باید سرش با یک
ضربه از تن جدا بشه ...



دیکه فکر نمیکنم بنوم
فرار کنم ...



موش از آنجا آمد . نباید آن زیر
یک چاه باشه ؟ خوبه کی سنگ
را بلند کنه ...



اوه !



!



موفق نشدم .
فقط ناخن هام
شکست ! ...



هیچی سرکار ، همه
جا آرام است ..



تازه چه خبر؟



باید برم ...



نگنه دام باشه ؟



ساکت باش ! ... و زود باش
حراقت باش ! یک تردیان



من زاده را بسزا
نشان بدم...



آه؟ چطور از شما تشکر کنم؟...
ساکت، وقت را تلف نکن
.. زود دنبال من بیا!



آقای وانگ!
با ادب است!



اکنون باید زود شهروان ترک
نمائیم، زیرا سحرگاه نزدیک
و بزودی همه میفهمیم آه!
همه چیز آماده است؟

بله!



بله! این همسایه خاندهای
است که نو زندانی بودی
بحضرت اینکده فهمیدم بو
محکوم بمرگ شدهای این
خانده را اجاره کردم و سه
روز طول کشید تا راهزیر
میسی را حفر کردیم.



و تو اکنون نزد ماهستی!
نزد تو؟



همیشه دنبال
من میآئی؟

همیشه،
آقای وانگ



تن من فرار کرده؟ احقنقها
چرا خوب مراقبت نکردید؟
زمنوال چه خواهد گفت!



زندانی ناپدید شده؟
احقنق، نادان، فرمانده
چه خواهد گفت؟



بسیار خوب! تن من
از زندان فرار کرده و
باید بیشتر مراقب
باشیم...



برادر من حیرت فرار تن من را از
زندان باریش وسیل مصوعی داد



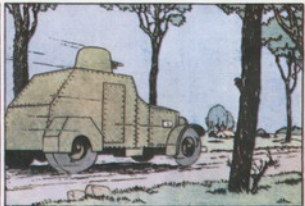
نگهبانان درهای
خروجی را دوبرابر
کنید! او نباید
فرار کند!..



خدایا! تن من
فرار کرده...!



نو فرمانده نادانی
هستی!... چرا
خوب مراقبت
نکردی!









اما چاک تمام سفید
بوستها بدینستند . .
چنانچه بعضی از اروپائیه
نکر میکنند که . .

بله ، چرا ؟ . . من فکر
میکردم که تمام سفید
بوستان شطان هستند .
مثل همانهاییکه پدر بزرگ
سو در جنگ آن یله ،
کشتن این جنگلمنتی

اسم من " چاک"
ست . اما چرا منو
نجات دادی
؟

پس میخواستی آب
بخوری ؟ اسم من تن تن
است . اسم تو چیه ؟

او زندهست !



در همین هنگام . .

حالا ، چاک عزیز بگو
ببینم نظر اروپائیه در
مورد چینی ها چیست ؟

آه ! چه
دروغهای بزرگی

و همچنین اروپائیه
نکر میکنند که چینی ها
پاهائی بسیار
چوکج دارند

تمام چینی ها افرادی
ظالم و خشن هستند و
تاریکری علاقه فراوانی
دارند .

زنوال ، من اخباری
در مورد تن تن دارم
میدانی او
کجاست ؟

آه ! چه
دروغهای بزرگی

و نوزاد هایشان را
پس از تولد به
رودخانه میاندازند .

و همچنین اروپائیه
نکر میکنند که چینی ها
پاهائی بسیار
چوکج دارند

تمام چینی ها افرادی
ظالم و خشن هستند و
تاریکری علاقه فراوانی
دارند .



پس پیش سوی هوکو
! . .
بطرف نزدیکترست

خطرات بسیاری
ندگی منو تهدید
میکنه .
با اتحاد نوی
تر میشیم .

و حالا چاک تو چه
میکتم ؟
من پدر و مادرم را از
دست دانهام . . .
آدمهرا متوسم آیم .

هوکو ؟ . . اما آنجا منطقه چینی
هست ! آن زمان منو که آنجا ست
هوا اندامی نمیتونم
زنوال ، فقط بکرا موجود
داره .

خبر دادند
که تن تن با تون
به " هوکو"
رفته . . .



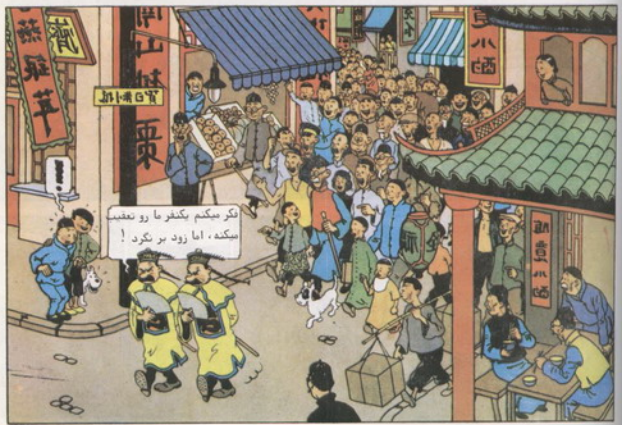


فرمان زنونال
بموجب این
حکم مقامات چین
موظف هستند که
در صورت لزوم
نهایت
هنگاری را با
حامل نامه
معمول فرمایند

公使館
辦事處
總領事
辦事處
領事館
辦事處



صبح روز بعد...
خدایا، چه شغلی
بعداز گذراندن
یکسب در ترون و
سه ساعت
اهیبیائی
بالاخره رسیدیم









در همس هنگام ، در
خونکو



.. هوا طوفانی است ..
.. بهتره باشن بریم ..
حق با نوست ،
جانگ ..



بخاطر سیل ارتباط با شانگهای قطع
شده است ! ...
باید خودمان برای امداد دستور
جدید به شانگهای بریم ..



هر طور میتونی
کار را تمام کن .



تن تن آزاد است
توقیف انجام
نشده ! .



اینهم بیگامی که منتظرش بودم .
حتما " خیر دستگیری تن تن -
است .



هزاران نفر تا بحال از این معبد بازدید
کرده اند . نگاه کن جانگ ، یک عکاس



صبح روز بعد ...

اینهم معبد
قدیمی ...



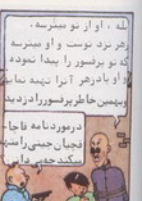
سخره است ! تمام شب را باید
سرگردان باشیم ...
تمام این بدبختها بخاطر
رژیم شهریاری است !

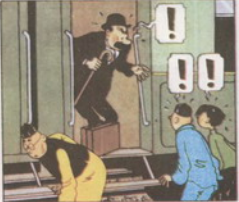


توجه کند
برنده کوچک
خارج میشه



عکس در کمتر از
پنج دقیقه ظاهر میشه .
اگر تو بخوای؟





روز بعد ...
اسم آخرین ساترن ولی خبری از تن تن نشد ...

او در تن نبود. فکر میکنم زودتر پیاده شده ...
لعنتی! مسخره است باز هم فرار کرد! ...

خوا نارکه ... باید خارج بشم ...



خوب شد ما زودتر از تن خارج شدیم. مسلماً در ایستگاه منتظر ما بودند.

آقای مینوهیرانو، متأسفانه از جنگ ما گریخت. متأسف من دیگه کاری نمی‌تونم بکنم!

عجب پلیسی! باید خودم راه بیفتم؟

اخل شوید.

از باب، تن تن در شانگهای است ... من اونو همراه یک پسر چینی دیدم. آنها سوار تانکی شدند ...

کوش کن، یامانو، تو باید ببری و هر طور هست او را پیدا کنی! ...
خوب

تو باید چند روز استراحت بکنی تا زخمت خوب بشه ...
مطمئناً، اما قبل از آن باید حساب میتسو هیرانو را برسیم.

یک هفته گذشت ...
پس دست تو خوب شده؟
کاملاً، چانگ، نگاه کن ...

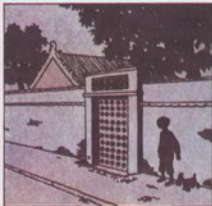
عصر همانروز ...
بن‌خانه مینوهیرانوست من داخل میشم و تو مراقب باش ...
بسیار خوب



هیچکس نیست ...



و تو مطمئن هستی که تن تن حالا آنجاست؟ ...











تمام شد؟

بله، اینها روبرار کنیم
و بعد بریم ...

مراقب باش



حالا می نوسیم بریم .

آنها تریاک را خالی
میکنن و بشکه را سر
جایش میگذارن .

تا اینجا همه
چیز خوبه ..



میگویند که چینی ها از برگ نمی ترسن و
من میخوام محبتی بنویسم .
فرزند دیوانه تو زودمنه . او را آزاد
نیکم تا سر تو را جدا بکند . صحنه -
جالیه ، اینطور نیس ؟

دو ساعده که داره
میره ... کاش
سیدونستم کجا
میره ...

می خندی ؟ فکر میکنی که
مثل یک داستان پلیسی
در آخرین لحظه
نجات پیدا میکنی !
تن تن هم اسیر منه !

در همین هنگام ...

وانگ عزیز ، نواشتهای
کردی که بمن حمله کردی
اشتباهی بزرگ و حالا دیر شده



تن تن عزیز بقصد
رسیدیم ! ...

ارباب ، اینجاست ... با
ضربدر و شخص شده ...

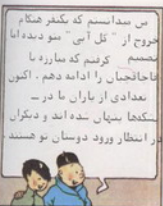
حالا می خندیم .

بفرمائید ، آقای عزیز
باید این صحنه را
ببینی .

آه ! نوهستی !
وضع خوبه ؟ ...

بله ، بشکه ها
اینجاست .







پروفیسور فان نینگ پیدا شد!

تعدادی از فاجانچیان تریاک او را زندانی کرده بودند. امروز صبح در نهایت مسرت اطلاع حاصل کردیم که پروفیسور فان نینگ پیدا شده! خوانندگان عزیز میدانند که از چند روز قبل پروفیسور در باهان یک میهمانی ناپدید شده بود. پلیس در این مدت تلاش فراوانی برای پیدا کردن او نمود، اما بی نتیجه بود. در همین زمان، یک خبرنگار، بنام تن تن که خوانندگان با او آشنائی دارند جستجو را شروع کرد و بالاخره توانست با کمک پسر ازدها پروفیسور را پیدا و یک گروه از فاجانچیان تریاک را دستگیر نماید.

خانه مینسوهیرانو دقیقاً مورد بازدید قرار گرفته و مدارک بدست آمده گواه ناطعی است که او با یکی از کنشورهای

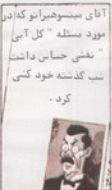


همسایه در این ناحراها -
خصوصاً "خرابی راه آهن شانگهای در
فان کینگ ارتباط نزدیک داشته است.
امروز صبح ما توانستیم با آقای تن تن در



کلمه حرف بزنیم. خبرنگار جوان اکنون در ویلائی واقع در چند کیلومتری شانگهای زندگی میکند. بینندگان عزیز، شما اکنون تن تن را در مقابل خود می بینید. اولی خندید بر لب دارد و لباس نمیزی پوشیده بلکه همین جوان است که فاجانچیان را دستگیر کرده...
عکس پروفیسور فان نینگ عکس تن تن حامی مینسوهیرانو
عکس تن تن که مردم با شور و شوق آنرا بر دوش گرفتند.





چند روز بعد . . .

اما بکتر از میان ما بیش از همه اندوهگین خواهد بود و او جانگ است بلغاین جدایی برای او دردناک تر از همه است . تن تن و جانگ اکنون بم مانند بمران من هست.



اکنون جام خود را بلند نمود و بوسلای تن تن بسیار عزیز که شجاعت و شهنشاهت و نادری را باین خانه بازگرداند می نوشم . خاطر منو همیشه در قلب های ما زنده و جاودان خواهد ماند .



خدا حافظ ، تن تن سفر بخیر ! . . .
همجوقت تو را در آغوش نمیکم .

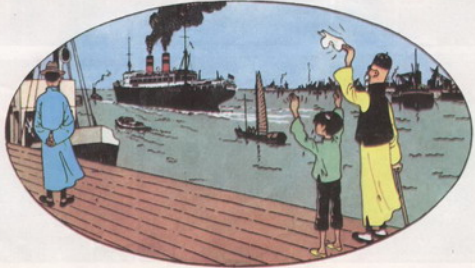
صبح روز بعد . . .



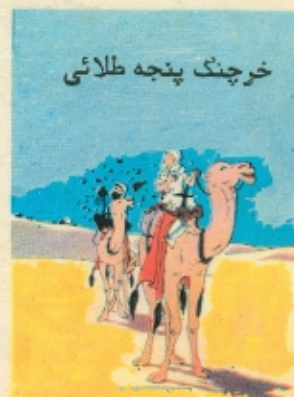
خدا حافظ ، تن تن عزیز ، امیدوارم سفر خوبی در پیش داشته و همیشه سرخوش باشی ! . . .



آه ، جانگ چرا اینقدر ناراحتی ؟
طوفانی در ظلم بها شده از دوری تن تن اندوهگیم و از پیدا کردن پدر و مادر بسیار خوشحالم ! . . .



از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم



انتشارات ونوس